



پیغام عشق

قسمت نهمصد و پانزدهم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۳۰ گنج حضور، بخش چهارم

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۰۷

خواجۀ اشکسته‌بند، آنجا رود

که در آنجا پایِ اشکسته بود

دکتر شکسته‌بند به جایی می‌رود که در آن جا پایِ شکسته باشد و او با درمانش هنر خود را نشان دهد. [پس تو نیز تسلیم

شو و اقرار کن که در من ذهنی شکسته و معیوب هستی تا از کمک زندگی برخوردار شوی.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۰۸

کی شود، چون نیست رنجورِ نزار

آن جمالِ صنعتِ طبِ آشکار؟

*نزار: لاغر، ناتوان

اگر کسی بیمار و رنجور نباشد، زیبایی و قدرت علم پزشکی خودش را نشان نخواهد داد. [اگر ما به مرضِ من ذهنی خود

اقرار نکنیم خداوند توانایی شفابخشی‌اش را آشکار نخواهد کرد.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۰۹

خواری و دونی مس‌ها بر ملا

گر نباشد، کی نماید کیمیا؟

*دونی: فرومایگی، پستی

*کیمیا: دانشی است که بدان وسیله مس را به طلا تبدیل می‌کند.



اگر خواری و پستیِ مس که نماد وضعیتِ من‌ذهنی است آشکار نباشد، ارزشِ کیمیا یا طلایِ حضور چه وقت معلوم خواهد شد؟ [مسِ من‌ذهنی و همانیدگی یک بیماری‌ست و کیمیای آن فضای گشوده‌شده است که مس ما را به طلایِ حضور تبدیل می‌کند.]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۹۰

کارگاهِ صُنْعِ حق، چون نیستی است

پس بُرونِ کارگاهِ بی‌قیمتی است

*صُنْع: آفرینش، آفریدن

از آن‌رو که فضای گشوده‌شده و مرکز عدمِ کارگاهِ آفریدگاری خداوند است پس هرکسی با من‌ذهنی و مرکز همانیده از این «کارگاه» بیرون باشد هیچ‌گونه ارزشی ندارد. [به عبارتِ دیگر کار کردن در ذهن هیچ فایده‌ای جز درد نداشته و اگر بخواهیم از قدرتِ آفرینندگی خدا و قضا و کن‌فکان سود ببریم باید فضا را بگشاییم و مرکزمان عدم باشد.]

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۵۰

چو پیغامبر بگفت: الصَّوْمُ جُنَّةٌ، پس بگیر آن را

به پیشِ نَفْسِ تیرانداز، زِ نهار، این سپرِ مفکن

*الصَّوْمُ جُنَّةٌ: روزه، سپری است.

وقتی حضرت رسول فرموده است: «روزه و پرهیز مانند سپر است.» پس سپرِ پرهیز را جلوی نفسِ وسوسه‌گر خود بگیر و مراقب باش مبدا آن را از دستت بیندازی. [چراکه این من‌ذهنی هر لحظه تو را با فکر یک همانیدگی وسوسه کرده و به‌سوی ارضای جنبه‌های مختلف همانیدگی‌ها می‌کشاند و اجازه نمی‌دهد فضا را بگشایی و از همانیدگی‌ها رو برگردانی.]



حدیث

«الصَّوْمُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ.»

«روزه سپری است در برابر آتش جهنم.»

[پرهیز از رفتن به ذهن و همانیده شدن سپری است در برابر دردهایی که من ذهنی می‌تواند ایجاد کند.]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۲

خویش را تسلیم کن بر دامِ مُزد

وانگه از خود بی ز خود چیزی بدزد

تو با فضاگشایی خود را به دامِ فضای گشوده‌شده درونت تسلیم کن. آن‌گاه درحالی که ناظرِ ذهنت هستی و من ذهنی‌ات بیهوش شده از خودت چیزی بدزد. یک همانیدگی و درد را شناسایی کرده و زندگی به تله افتاده را آزاد گردان.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۷

ما درین انبار، گندم می‌کنیم

گندمِ جمع آمده، گم می‌کنیم

به‌عنوان مثال ما با فضاگشایی و خواندن ابیات مولانا در مرکزمان گندمِ حضور جمع می‌کنیم ولی بعد با رفتن به ذهن و فعال کردن آن، حضور جمع شده را از دست می‌دهیم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۸

می‌نیندیشیم آخر ما به هوش

کین خَلَل در گندم است از مکرِ موش



آخر ما از روی عقل و هوش زندگی نمی‌اندیشیم این گندم و هشیاری حضور که در ما زیاد نمی‌شود از مکر و نیرنگ موش من‌ذهنی است. [این موش من‌ذهنی حضور جمع شده و پیشرفت ما را زیر پایش لگدمال می‌کند و نمی‌گذارد ما به خدا زنده شویم.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۹

موش تا انبارِ ما حُفره زده‌ست

وز قَنَس انبارِ ما ویران شده‌ست

*حُفره: گودال

*قَنَس: علم و هنر و صنعت، دانایی، فریبندگی، تزویر

از وقتی که من‌ذهنی به وجود آمده و مانند موش به درون دل ما نفوذ کرده، مرکز ما از نیرنگ او دچار ویرانی همانیدگی‌ها و دردها شده‌است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۰

اول ای جان! دفعِ شَرِّ موش کن

وآنگهان در جمعِ گندم جوش کن

ای عزیز من، اول جنبه‌های مختلف موش من‌ذهنی مثل دردها و همانیدگی‌ها را شناسایی کن، به صورت حضور ناظر مراقب افکار و اعمال باش که ببینی این فکر و عمل از ذهن یا از فضای گشوده شده می‌آید و مرتب این قدم را درست بردار و اجازه نده دردها هشیاری‌ات را در اختیار گیرند در این صورت موش من‌ذهنی ضعیف شده و دور می‌شود. پس از آن کوشش کن که با رعایت قانون صبر و خاموش کردن ذهن مرکزت را عدم کرده و گندم هشیاری حضور را در مرکزت انباشته کنی.



عطار، دیوان اشعار، غزل شماره ۲۶۴

اگر خواهی کزین دریا وزین گوهر نشان یابی

نشانی نبودت هرگز چو نفست همنشین باشد

اگر می‌خواهی از این دریای یکتایی و گوهر حضور نشانی پیدا کنی، نباید هشیاری‌ات در ذهن بوده و من‌ذهنی داشته باشی، با وجود من‌ذهنی هرگز این نشان را پیدا نخواهی کرد و به خدا زنده نمی‌شوی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۰۵

دم مزن تا بشنوی از دم‌زنان

آنچه نامد در زبان و در بیان

ذهنت را ساکت کن تا آن حقیقت را که به زبان و گفتار در نمی‌آید از خداوندی که لحظه‌به‌لحظه در درون تو سخن می‌گوید، بشنوی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۰۶

دم مزن تا بشنوی ز آن آفتاب

آنچه نامد در کتاب و در خطاب

خاموش باش تا از آن آفتاب حقیقت یعنی از خداوند، خرد و اسراری را از درون بشنوی که هرگز در نوشتار و گفتاری نیامده‌است. [تا زمانی که ذهن حرف می‌زند، نمی‌توانی سخن خداوند را بشنوی.]



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۰۷

دَم مَزَن تا دم زند بهر تو روح

آشنا بگذار در کشتی نوح

*آشنا: شنا

خاموش باش تا روح بزرگ، فضای گشوده شده، برای تو شروع به حرف زدن بکند. در کشتی نوح، شنا کردن با من ذهنی را رها کن. به عبارت دیگر، گفت‌وگوی من ذهنی را کنار بگذار، مسائلت را با ذهن حل نکن و به عنوان هشیاری به کشتی فضای یکتایی سوار شو.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۲۱

آن شغالی رفت اندر خُم رنگ

اندر آن خُم کرد یک ساعت درنگ

[در این داستان، طاووس نماد یک انسان به حضور رسیده و شغال مثال انسانی است که به این جهان رفته، با چیزهای بسیاری همانیده شده و براساس آن‌ها ادعا می‌کند که عارف شده است.] شغال درون خمره رنگ رفت و مدتی کوتاه در آن ماند. انسان نیز به صورت هشیاری به درون خمره همانیدگی‌ها رفت، مدتی آن جا ماند و رنگ همانیدگی‌ها را به خود گرفت.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۲۲

پس برآمد، پوستش رنگین شده

که: مَنَم طاووسِ عَلَیِّین شده

*عَلِیِّین: آسمان هفتم، بهشت، آن جا که نامه عمل فرشتگان است، ملکوتِ اعلی



شغال پس از مدتی از خمره بیرون آمد درحالی که پوستش رنگین شده بود، گفت: من طاووسی بهشتی هستم. هم‌چون انسان که پس از همانیده شدن با چیزهای این جهانی، ادعا می‌کند که به فضای یکتایی رفته و به خداوند زنده شده‌است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۲۳

پشمِ رنگین، رونقِ خوش یافته

آفتاب، آن رنگ‌ها بر تافته

پشمِ رنگارنگِ آن شغال، جلوهٔ دلنشینی پیدا کرده بود و پرتو آفتاب بر آن رنگ‌ها می‌تابید. [همانیدگی‌ها می‌توانند رنگ‌های معنوی را بتابانند اما می‌دانیم که این رنگ‌ها مصنوعی هستند].

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۲۴

دید خود را سبز و سرخ و فور و زرد

خویشتن را بر شغالان عرضه کرد

*فور: سرخ کم‌رنگ، بور

آن شغال، خود را به رنگ سبز و سرخ و صورتی و زرد دید و نزد شغالان خودنمایی کرد. انسان نیز درحالی‌که همانیدگی‌های بسیاری دارد و من‌ذهنی‌اش فعال است، خود را بر من‌های ذهنی دیگر عرضه می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۲۵

جمله گفتند: ای شغالک حال چیست؟

که تو را در سر نشاطِ مُلتوی ست

*مُلتوی: پیچیده شده

همه شغالان گفتند: ای شغالِ کوچک و حقیر، چه شده‌است که این همه در نشاط و شادی غوطه می‌خوری؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۲۶

از نشاط از ما کرانه کرده‌یی

این تکبر از کجا آورده‌یی؟

آن قدر شادمان و خوشحالی که از ما فاصله گرفته و رویت را برمی‌گردانی. بگو بدانیم این تکبر و بزرگ‌منشی را از کجا آورده‌ای؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۲۷

یک شغالی پیش او شد کای فلان

شید کردی، یا شدی از خوشدلان؟

*شید کردن: نیرنگ و فریب به کار بردن

یکی از شغالان پیش او رفت و گفت: ای فلانی، آیا حيله می‌کنی یا واقعاً جزو انسان‌های خوش‌دل و به حضور رسیده شده‌ای؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۲۸

شید کردی تا به منبر برجهی

تا ز لاف، این خلق را حسرت دهی



نیرنگی به کار گرفتی که بر فراز منبر روی و با یاوه‌گویی و دروغ، مردم را دچار حسرت و حیرت کنی. [پس تو باوجود حال خرابت، تظاهر به شاد بودن کردی و به واسطه دانش همانیدها، مردمی را که اطلاعی از دانش معنوی ندارند، فریب داده و می‌خواستی بالاتر و برتر از آنان به نظر بیایی].

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۲۹

بس بکوشیدی، ندیدی گرمی

پس ز شید آورده‌ای بی‌شرمی

بله تو بسیار تلاش کردی اما گرمای عشق خداوند را در خود احساس نکردی. حال، از روی فریب و نیرنگ، گستاخ شدی و ادعا می‌کنی که حالت خوب است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۳۰

گرمی، آن اولیا و انبیاست

باز بی‌شرمی پناه هر دغااست

گرمی عشق ویژه انبیا و اولیا است. ولی بی‌شرمی هم، پناهگاه هر حيله‌گر است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۳۱

که التفات خلق سوی خود گشند

که خوشیم و از درون بس ناخوشند

این حيله‌گران تظاهر می‌کنند که شادی بی‌سبب دارند و می‌گویند: «ما خوش هستیم و حالمان خوب است.» تا با این کار توجه مردم را به خود جلب کنند. اما درحقیقت در درونشان بسیار ناخوش احوال‌اند.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۳۲

پوستِ دنبه یافت شخصی مُستَهان

هر صَباحی چرب کردی سَبَلتان

*مُستَهان: خوار و ذلیل

یک شخص خوار و ذیلی، پوستِ دنبه‌ای پیدا کرد؛ هر روز صبح سبیلش را با آن چرب می‌کرد. به عبارتی تمثیلِ انسانی است که من ذهنی دارد و تظاهر می‌کند که غذای روح خورده و حالش خوب است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۳۳

در میان مُنعمان رفتی که من

لوتِ چربی خورده‌ام در انجمن

در میان توانگران یعنی انسان‌های زنده به حضور می‌رفت و می‌گفت: در فلان مهمانی، غذای چرب‌ونرمی خورده‌ام و بسیار ثروتمند هستم یعنی حرف‌هایم و به‌طور کلی علائمِ بیرونی گواه بر این است که من غذای روح خورده و به زندگی زنده شده‌ام.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۳۴

دست بر سَبَلت نهادی در نوید

رمز، یعنی سوی سَبَلت بنگرید

*نوید: مزدگانی، خبر خوش؛ در اینجا به معنی محلِ شادمانی و خوشی و مجلسِ ضیافت



در میان سخن گفتن در مجلس، دست بر سیل خود می کشید و با رمز و اشاره می فهماند که به سیل من نگاه کنید و ببینید که من غذای چرب و نرمی خورده‌ام.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۳۵

کین گواه صدقِ گفتارِ من است

وین نشانِ چرب و شیرین خوردن است

این سیل چرب، دلیل راستی حرف من است. و این سیل، نشان می دهد که غذای چرب و شیرینی خورده‌ام.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۳۶

اشکمش گفتی جواب بی طنین

که: أَبَا دَاللهُ كَيْدُ الْكَاذِبِينَ

ولی شکم آن مرد یاوه‌گو با زبان حال جواب می داد: «خدا مکر دروغگویان را نابود کند.» [اگر انسان اقرار به داشتن من ذهنی نکند و با پندار کمال و ناموس من ذهنی اش بخواهد خود را به عنوان انسان به حضور رسیده، به مردم معرفی کند، در این صورت خداوند درون و بیرونش را خراب می کند تا مکر او را نابود گرداند.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۳۷

لافِ تو ما را بر آتش برنهاد

کان سیلِ چربِ تو بر کَنده باد

دروغ و ادعای کذب تو ما را به درد انداخته است، خداوند آن سیلِ چربِ تو یعنی آن چیزی که بر حسب آن تظاهر می کنی را بگند.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۳۸

گر نبودی لافِ زشتت ای گدا

یک کریمی رحم افگندی به ما

ای گدا، اگر این دروغِ زشتت نبود، اقرار می‌کردی که عیب همانیدگی داری و وضع روحیات خوب نیست، یک انسان بخشنده‌ای به ما رحم می‌کرد و به ما غذا می‌داد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۳۹

ور نمودی عیب و، کژ کم باختی

یک طیبی داروی او ساختی

اگر عیب و نقص خود را نشان می‌دادی و کمتر دروغ می‌گفتی، بالاخره یک طیبی پیدا می‌شد و برای تو دارو درست می‌کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۴۰

گفت حق که کژ مجنban گوش و دُم

يَنْفَعَنَّ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ

خداوند می‌فرماید: «گوش و دُمّت را کج تکان مده.» یعنی هشیاری خود را در راه ناراستِ من‌ذهنی و دغل‌بازی آن به‌کار نگیر زیرا راستگوییِ راستگویان به آنان سود می‌رساند.» [حال اگر تو می‌خواهی راستین باشی، باید فضاگشایی کنی و به‌هیچ‌وجه به ذهن نروی زیرا همین که هشیاری را به ذهن وارد کنی، ناراست و دروغین می‌شوی.]



قرآن کریم، سوره مائده (۵)، آیه ۱۱۹

«قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»

خدای تعالی فرماید: «این روز [این لحظه] همان روزی است که صدق راستگویان سودشان دهد. برای آنها باغ‌هایی است که از پای درختانش جویبارانی روان است. هم خدا از آنها خشنود است و هم آنها از خدا خشنودند، و این است رستگاری و سعادت بزرگ.» [اگر انسان در این لحظه فضا را باز کند و راستین باشد، به جوی زندگی که در زیر فکرهايش جریان دارد، دست پیدا می‌کند و دیگر آن را وارد ذهن نکرده و به مسئله و درد و دشمن تبدیل نمی‌کند.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۴۱

کَهِفْ اَنْدَرِ کُزْ مَخْسَپِ اِي مُحْتَلِمِ

آنچه داری وانما و فاستقیم

*کَهِفْ: غار

*مُحْتَلِمِ: خوابِ بیننده، خوابِ شهوانی بیننده، کسی که در خواب جُنُب می‌شود.

ای غافل، در غار، فضای گشوده‌شده، که خلوتگاه معشوق توست، کُزِ مَخْوَابِ یعنی من ذهنی را فعال نکن. بنابراین آن‌چه داری و آن‌طور که هستی را بدون ترس از حرف و نظر مردم، نشان بده و راستین باش.

قرآن کریم، سوره هود (۱۱)، آیه ۱۱۲

«فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»

«انسان که فرمان به تو رسد همراه مؤمنان راست و مستقیم باش و از حد راستی و راه راست درمگذرید، چه خدا بدانچه کنید بیناست.»



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۴۲

ور نگویی عیبِ خود، باری خُمش

از نمایش وز دَغَلِ خود را مَکُش

اگر عیب خود را هم نمی‌گویی، دستِ کم خاموش باش و خود را نمایش نده. از این همه فریب‌کاری و ظاهرسازی در برابر مردم، خود را تباه و هلاک نساز.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۴۳

گر تو نقدی یافتی، مگشا دهان

هست در ره، سنگهای امتحان

اگر واقعا نقدی یافتی، ریشه‌دار شدی و احساس کردی که هشیاریِ حضورت بیشتر شده‌است در آن صورت، به کسی مگو و خاموش باش زیرا در این راه، سنگ‌های امتحان فراوان است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۴۴

سنگ‌های امتحان را نیز پیش

امتحان‌ها هست در احوالِ خویش

حتی انسان‌هایی چون مولانا که خود معیار و سنگ امتحان هستند، امتحان در پیش دارند. [هیچ‌کس در این جهان، بی‌امتحان نمی‌ماند، نه من‌های ذهنی و نه انسان‌های کامل].

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۴۵

گفت یزدان: از ولادت تا به حین

يُفْتَنُونَ كُلَّ عَامٍ مَرَّتَيْنِ

*حین: مرگ

خداوند فرمود: انسان از هنگام تولد تا مرگش مورد امتحان قرار می‌گیرد. آدمیان در هر سال یعنی در هر لحظه دوبار امتحان می‌شوند. [اول این که آیا او به ذهن می‌رود و یا پرهیز می‌کند؟ که اگر به ذهن برود، در این صورت رفوزه می‌شود. دوماً اگر فضا را باز کند، آیا می‌تواند به سوی زندگی بازگردد و روی ذات خویش قائم شود یا این که از این کار باز می‌ایستد.]

قرآن کریم، سوره توبه (۹)، آیه ۱۲۶

«أَوَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذْكُرُونَ.»

«آیا (منافقان) نمی‌بینند که هر سال [هر لحظه] یک بار یا دو بار البته امتحان می‌شوند؟ باز هم نه توبه کنند نه پند گیرند.»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۴۶

امتحان در امتحان است ای پدر

هین، به کمتر امتحان، خود را مخر

*خود را مخر: خودپسندی مکن، خواهان خود مشو.

پدر جان من، امتحان پشت امتحان وجود دارد. به هوش باش که اگر در امتحانی کوچک و ناچیز قبول شدی، شیفته خود نشوی زیرا هنوز تمام همانیدگی‌ها از مرکزت پاک نشده‌است. [به طور کلی زندگی هر لحظه تو را امتحان می‌کند که آیا



به ذهن می‌روی یا این‌که فضا را باز می‌کنی، اجازه نمی‌دهی زندگی در جریان افکار محبوس شود، آن را برمی‌گردانی و به خداوند زنده می‌شوی.]

با تشکر:

تنظیم‌کننده متن: فاطمه

گوینده: سمانه

منابع: برنامه ۹۳۰ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق

